

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حذف حرف اضافه

ابوالحسن نجفی

حروف اضافه در آنها غلط است؟ عده‌ای از فضلا بی‌درنگ می‌گویند: آری، غلط است؛ و عده‌ای دیگر می‌گویند: اگر هم غلط نباشد بهر حال عامیانه است و زبان گفتار با زبان نوشتار فرق دارد و ما نباید زبان مردم بی‌سواد یا شتابزده کوچه و بازار را ملاک قرار دهیم، و آنچه اصطلاحاً «زبان معیار» نامیده می‌شود متکی بر زبان کتابت مردم درس خوانده و مهذب است. در جواب گروه اخیر، می‌توان از نوشته‌های نویسندگان معتبر معاصر شاهد آورد:

- شاید صاحبخانه می‌خواسته برود حمام. خوب، ویلان الدوله هم مدتی است فرصت پیدا نکرده حمامی برود. (محمدعلی جمال‌زاده، یکی بود و یکی نبود، داستان «ویلان الدوله»)

- مرا گذاشتند مکتب درس بخوانم. (مجتبی مینوی، داستانها و قصه‌ها، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۳۰)

اینجا، به‌احتمال قوی، گروه نخست اعتراض خواهند کرد که: زبان فقط زبان امروز و این دهه و این سده نیست، زبان گذشته‌ای و سنتی دارد، خاصه زبان فارسی که هزار و دویست سال سابقه و بیش از ده هزار عنوان کتاب معتبر در همه زمینه‌های ادبی و فلسفی و علمی در پس پشت دارد و حق نیست که این گذشته را نادیده بگیریم و فقط براساس استعمال معاصران، ولو از نویسندگان صاحب‌نام باشند، قواعد دستور زبان را استخراج کنیم و استعمال پیشینیان را نادیده بگیریم، زیرا پیشینیان مادر آثار خود هرگز حرف اضافه را حذف نکرده‌اند و امروز هم اگر نخواهیم رابطه خود را با این گذشته فرهنگی بگسلیم باید از آنان متابعت کنیم.

بسیار خوب، ولی آیا واقعاً پیشینیان ما هرگز حرف اضافه را حذف نمی‌کرده‌اند؟ چون گذشته از دستورنویسان و دبیران و استادان ادبیات فارسی، بسیاری از نویسندگان و مترجمان و علاقه‌مندان به نوشتن فارسی صحیح ممکن است به این سؤال جواب منفی بدهند یا، به‌ر حال، این سؤال به‌شدت برایشان مطرح باشد، تفصیل در این باب شاید بی‌فایده نباشد.

در آثار پیشینیان در موارد متعدد به حذف حرف اضافه برمی‌خوریم که در اینجا به‌ذکر چند نمونه از آنها اکتفا می‌شود (حرف اضافه محذوف در میان دو قلاب [] آورده شده است):

هجیر دلاور میان را بیست

[بر] یکی باره تیزتک بر نشست (فردوسی، شاهنامه)

[در] جمله ره خلق بر هم مرده بود

نیم زنده مرده را می‌خورده بود (عطّار، منطق‌الطیر)

گر مرا خود قوت رفتن بُدی

[به] خانه خود رفتی وین کی شدی (مولوی، مثنوی)

اگر حرف اضافه از جمله حذف شود معمولاً جمله یا بی‌معنی می‌شود یا معنای دیگری می‌یابد، مانند حروف اضافه از و به در دو جمله زیر:

- کتاب را از او خریدم

- کتاب را به دوستش داد

حذف حرف اضافه در جمله اول، جمله را بی‌معنی می‌کند: «کتاب را او خریدم» و در جمله دوم، معنی را تغییر می‌دهد: «کتاب را دوستش داد.» اما در بسیاری از موارد، حذف حرف اضافه ظاهراً لطمه‌ای به معنای جمله نمی‌زند، مانند:

- کتاب را دستش داد (به‌جای... به دستش داد)

- چترم را خانه گذاشتم (به‌جای... در خانه گذاشتم) تقریباً همه ادبا و دستورنویسان جمله‌های اخیر را غلط یا لااقل عامیانه می‌شمارند و توصیه می‌کنند که از استعمال آنها مطلقاً پرهیز شود. از جمله این ادبا مرحوم محمدپروین گنابادی است که در مقاله‌ای نوشته است که حذف حرف اضافه در از اول کلمه‌های ضمن و حدود صحیح نیست و به‌جای «ضمن بحث» و «حدود سال فلان» باید گفت: «در ضمن بحث» و «در حدود سال فلان»؛ همچنین به‌جای «مکتب رفتن» باید گفت: «به مکتب رفتن» و جز اینها... این مقاله را مرحوم گنابادی در سال ۱۳۴۲ نوشته و مجله نشر دانش در شماره اخیر خود (فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۶، ص ۳۵) خلاصه مطالب آن را مجدداً چاپ کرده، یعنی مورد تأیید قرار داده است. غرض از مقاله حاضر بررسی غلط یا صحیح بودن این گونه عبارتهاست.

ما به حکم چه می‌توانیم بگوییم که فلان کلمه یا جمله غلط یا صحیح است؟ مسلماً به حکم استعمال اهل زبان و نه صرفاً به حکم منطق یا استدلال انتزاعی که در بسیاری از موارد احکامش عملاً با قراردادهای زبان تطبیق نمی‌کند. بنا بر این اگر همه مردم کوچه و بازار مثلاً بگویند:

- امروز می‌خواهم بروم حمام (به‌جای: به حمام)

- مرا گذاشتند مکتب درس بخوانم (به‌جای: در مکتب)

آیا ما حق داریم که بگوییم این جمله‌ها به‌دلیل محذوف بودن

«یکی [در] همه عمر مرا جوید و راه ندهم و یکی هنوز مرا ناجسته وی را به خود راه دهم» (شرح تعریف، ج ۲، ص ۷۲۲)؛ «ما سالهاست که [در] این جایگاهیم، هرگز هیچ دامدار ندیده‌ایم» (داستانهای بیدپای، ۱۷۰)؛ «[در] همه راه کسی می‌جست که احوال و اخبار پادشاهان ماضی با وی بازگوید» (اسکندرنامه، ۱۰۵)؛ «سفری دیگرم در پیش است، اگر آن کرده شود [در] بقیت عمر خویش به گوشه‌ای بنشینم» (سعدی، گلستان، ۱۰۰)؛
 برو گنج قناعت جوی و [در] کنج عافیت بنشین
 که یک دم تنگدل بودن به بحر و بر نمی‌ارزد (حافظ)
 چون [در] بر حافظ خویشش نگذاری، باری
 ای رقیب از بر او یک دو قدم دور ترک (حافظ)
 «مرا جواب این مسئله بدین وقت [به] یاد نیاید» (نصیحة الملوك ۲۲۶)

جمله اخیر مقایسه شود با این بیت سعدی:
 به یاد آید آن که لجت چینیم
 کند خاک در چشم خود بینیم (بوستان)
 یاری اندر کس نمی‌بینیم یاران را چه شد
 دوستی کی [به] آخر آمد دوستداران را چه شد (حافظ)
 مقایسه شود با: «چون مناظره به آخر آمد، آب آوردند و دست بشستند و نان بخوردند» (نصیحة الملوك ۲۵۰)؛ «عمر روز به آخر آمد و خورشید رخشان رخت بر بست و کار پادشاهی به تاراج داد» (سمک عیار، ج ۱، ص ۳۸۶)؛

گفتم زمان عشرت دیدی که چون [به] سر آمد
 گفتا خموش حافظ کاین غصه هم [به] سر آید (حافظ)
 مقایسه شود با: «سختی جهان سه چیز است که خردمندان را فراموش نباید کردن: یکی به سر آمدن این جهان و دیگر...» (نصیحة الملوك ۲۲۵).

فعل مرکبی که امروزه به صورت خرج کردن به کار می‌رود در آغاز به خرج کردن بوده است: «یک دینار به صدقه بدهم و یک دینار به خرج کنم» (کیمیای سعادت، ج ۲، ص ۴۷۱)؛ «آن ده هزار دینار زر که از ایشان بستدم به خرج کنم، باشد که این راز پوشیده ماند» (اسکندرنامه ۱۶۶). اما در گذشته نیز گاهی حرف اضافه به را مانند امروز از آن حذف می‌کرده‌اند: «بیماری وی بخل است نه بسیار خوردن، و علاج آن خرج کردن است نه گرسنگی کشیدن» (کیمیای سعادت، ج ۲، ص ۳۱۳)؛ «گروهی مال حلال خرج کنند به اخلاص ولیکن بر نقش و نگار مسجد» (همان کتاب ۳۱۲)
 همچنین فعل مرکبی که امروزه به صورت ترک گفتن رایج است در آغاز به ترک گفتن بوده است: «بدان که هر که به ترک دنیا بگوید برای اظهار سخاوت یا به سببی دیگر جز طلب آخرت، وی زاهد نبود» (کیمیای سعادت، ج ۲، ص ۴۳۶)؛ «چون سید حمزه

را خبر دادند که شیخ بوسعید رسیده است حالی به ترک آن کار بگفت و دیگر روز به خدمت شیخ آمد» (اسرار التوحید ۲۲۲)؛ «ما با توایم و خراسان و خوارزم و نمروز مسلم توراست. به ترک منصور بن نوح بگوی و خود به پادشاهی بنشین» (سیاست‌نامه ۱۶۸)؛

به ترک خدمت پیر مغان نخواهم گفت
 چرا که مصلحت خود در آن نمی‌بینم (حافظ)
 ولی گاهی حرف اضافه به مانند امروز از آن حذف می‌شده است: «هر که ترک نفس خویش بگوید و تن خود را به آتش بسوزد... هر دعایی که در آن حال بگوید به همه حال مستجاب بود» (داستانهای بیدپای ۱۹۴)؛ «چندانکه ملامت دیدی و غرامت کشیدی ترک تصابی نگفتی» (سعدی، گلستان، ۱۲۳)؛

ترک افسانه بگو حافظ و می‌نوش دمی
 که نخفتیم شب و شمع به افسانه بسوخت (حافظ)
 همه حرفهای اضافه قابل حذف نیست، فقط به برودر و ندرتاً از را در پاره‌ای از عبارتها می‌توان حذف کرد. این حذف امروزه در زبان گفتار بیشتر رایج است، خاصه در اصطلاحات جا افتاده و بر استعمال مانند «[به] سرسیدن»، «[به] زندان کردن»، «[به] راه افتادن»، «[به] خواب رفتن»، «[بر] سر گذاشتن (مثلاً کلاه)»، «[بر] زمین خوردن»، «[در] خواب بودن»، «[در] اوایل بهار»، «[در] اواخر شب»، «[از] یادش رفتن»، «[از] صبح تا شام» و جز اینها.

اما حذف حرف اضافه را به خصوص در حرف اضافه مرکب می‌توان دید.

حرف اضافه مرکب

در هر زبان، بر حسب نیازهای تازه‌ای که به وجود می‌آید، حروف اضافه تازه‌ای ساخته می‌شود و به کار می‌رود. در فارسی قاعده این است که معمولاً به کمک حروف اضافه بسیط و کلمات موجود در زبان، حروف اضافه مرکب ساخته می‌شود. متداولترین شیوه ساخت این حروف اضافه مرکب بر طبق الگوی زیر است:
 حرف اضافه بسیط + اسم + کسره اضافه

مانند به‌سوسی، به‌دستور، به‌موجب، به‌دنبال، به‌شرط، به‌عزم، به‌وسیله، به‌مدت، به‌یمن، به‌پیوست، در برابر، در پیرامون، در قبایل، در ظرف، در حدود، در پهلو، در میان، از برکت، از روی، بر طبق، برگرد، بر حسب، بر رغم، بر روی، با وجود و دهها ترکیب دیگر بر همین قیاس.

پس از اینکه حروف اضافه مرکب بدین گونه ساخته و رایج شد، به حکم یکی از قواعد زبان شناسی (که بر طبق آن، هر کلمه مرکبی بر اثر کثرت استعمال به کوتاهی می‌گراید، مانند

سرکه انگبین < سکنجبین و بهل و بشوک بلیشو) بعضی از اجزای حروف اضافه مرکب، خاصه جزء نخستین آنها یعنی حرف اضافه بسیط، تدریجاً حذف می شود. ضمن (به جای درضمن) و حدود (به جای در حدود) که مورد اعتراض مرحوم گنابادی است دقیقاً از همین مقوله است. اما این پدیده مربوط به عصر حاضر نیست، بلکه در آثار کهن ادبیات فارسی نیز فراوان دیده می شود، مانند نمونه های زیر (جزء محذوف میان دو قلاب [] آورده شده است): «زلیخا بفرمود تا وی را تخت بر منظر بنهادند [در] برابر یوسف، و خود با شوهر خویش بر آن تخت بنشست و در یوسف می نگریست» (قصص قرآن ۱۵۰): «پس بیامدم به سدره المنتهی و چندان ملایکه [در] پیرامن سدره بودند که شماره آن نداند مگر حق تعالی» (فردوس المرشدیه ۵۵): «مرا آرزوی آن است که [بر] آگرد جهان بگردم و هر جا برسم رسمهای نیک بنهم» (اسکندرنامه ۷):

بار دیگر [بر] آگرد گورستان بگشت

همچو آن شیر شکاری [بر] آگرد دشت (مولوی، مثنوی)

یکی از نمونه های جالب توجه، ترکیب به سبب است که امروزه به صورت کامل استعمال می شود، ولی در قدیم در بسیاری از موارد حرف اضافه به را از آن حذف می کرده اند: «هر که برخیز واقف نبود و از غرض صحیح غافل باشد محبت او [به] سبب انتظار لذتی یا منفعتی تواند بود» (اخلاق ناصری ۲۶۸): «چهار سال است تا تیغ کین در نیام نرفته است و صد هزار سر در خاک رفت [به] سبب مه پری» (سمنک عیار ۶۳۵). و نیز در موارد متعدد جهت به جای به جهت به کار می رفته است: «این حرمت که شمارا است [به] جهت اوست. چرا باید که ریاست نه او را باشد؟» (اسکندرنامه ۱۰۵).

گاهی در يك متن، و حتی در يك صفحه، حرف اضافه مرکب به صورت کامل و ملخص با هم به کار رفته است، چنانکه بر امید و امید در دو عبارت زیر: «هزار دینار باقی که مانده بود در کار خدا کرد بر امید مرا کب و حلی و حُلل بهشت را» (قصص قرآن ۲۱۹): «از مال خویش هزار دینار در کار خدا کرد امید باغ و بوستان بهشت را» (همان کتاب، همان صفحه).

در شواهد زیر، عبارتهایی که در آنها حرف اضافه مرکب هم به صورت کامل و هم به صورت ملخص آمده است در کنار هم آورده می شود تا مقایسه میان آنها آسانتر باشد.

● در میان/ میان

«روی بدان دامگاه نهادیم و در میان دام افتادیم» (مجموعه آثار شیخ اشراق ۲۰۰): «روزی آن زاغ دستان باز حیلت سازد در میان جماعتی از بومان نشسته بود» (داستانهای بیدپای ۱۹۴): «قصر

سلطان میان شهر قاهره است» (سفرنامه ۵۵): امروز میان رسته حکاکان می گذشتم» (مجموعه آثار شیخ اشراق ۲۴۲): «من میان گله مرغان می آمدم» (همان کتاب ۲۰۰).

● در پیش/ پیش

«دست داراب بگرفت و بر پیشگاه آورد و بنشانند و در پیش وی به دوزانو بنشست» (داراب نامه، ج ۱، ص ۱۰۰): «چون به بارگاه آمدند طیراق را دیدند در پیش شاه نشسته» (سمنک عیار ۳۸۰): «وزیر را دیگر باره نشاط و تازگی در روی ظاهر گشت. چون در پیش شاه آمدی شاه دیگر باره در روی او می دیدی و در شک می افتادی» (اسکندرنامه ۱۶۷): اگر چاکران تو خطایی کنند از ایشان در گذاز و پیش مهمان روی ترش مکن» (قابوس نامه ۷۴): «ابلیس بر صورت پیری در راه پیش وی آمد» (کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۴۷۱): «در این شش ماه کس حدیث بوریحان پیش محمود نیارست کرد» (چهارمقاله ۱۱۸): «شبه در بازار جوهریان جوی نیرزد و چراغ پیش آفتاب پر توی ندارد» (گلستان ۱۱):
اخترانی که به شب در نظر ما آیند
پیش خورشید محال است که پیدا آیند (سعدی)

● در بهلوی/ بهلوی

«مشهدی است در بهلوی مسجد جامع که آن را مشهد باب الطیب گویند» (سفرنامه ۱۱۶): «پیرزنی بود در نشاپور در بهلوی خانقاه شیخ ما حجره ای داشت» (اسرار التوحید ۲۲۷):
گر بشنود کسی که تو بهلوی کعبه ای
حج ناگزارده شود از مکه باز پس (سعدی)
بر لوح معاصی خط عذری نکشیدیم
بهلوی کبایر حسناتی نوشتیم (سعدی)

● به سوی/ سوی

«داراب گفت: تو برخیز و بر سر آن درخت بر شو چنانکه تو را نبینند تا من به سوی ایشان باز شوم» (داراب نامه، ج ۱، ص ۱۳۲):
به سوی روضه رضوان سفر کرد
خدا راضی ز افعال و صفاتش (حافظ)
«اگر چرخ از چپ سوی راست گردیدی مهره از راست بر چرخ سوی چپ گردیدی» (مجموعه آثار شیخ اشراق ۲۴۲):
سوی من وحشی صفت عقل رمیده
آهو روشی کبک خرامی نفرستاد (حافظ)
دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما
چپست یاران طریقت بعد از این تدبیر ما (حافظ)

● به نزدیک/ نزدیک (معنای حقیقی)

«اندر آن روزگار مردی از مدینه به نزدیک ابوجعفر آمد»

(نصيحة الملوك ۲۵۲)؛ «رود نیل چون به نزدیک دریا می‌رسد شاخه‌ها می‌شود» (سفرنامه ۴۸)؛ «من بازگشتم و به نزدیک وی شدم و پیغام شیخ بدادم» (اسرار التوحید ۲۸۴)؛ «به نزدیک آن کوه جایی درست کرده‌ام که آنجا هیزم بسیار است» (داستانهای بیدپای ۱۹۶)؛ «او را به نزدیک خویش خواند و بنشانند و اکرام کرد» (اسکندرنامه ۱۰۳)؛ «مرا یاد دیگر اسیران نزدیک هر مز فرست تاهر چه او خواهد بکند» (تاریخ بلعمی ۱۰۷۸)؛ «از کشتی بیرون آمدم و آن شب نزدیک شهر رفتیم» (سفرنامه ۴۸)؛ «دیگر باره رسول فرستاد نزدیک داراب و گفت برخود زیان مکن» (اسکندرنامه ۹)؛

● به نزدیک/ نزدیک (معنای مجازی)

«زهد به نزدیک ما آن است که هر چه تو را از خدای تعالی مشغول بکند به ترک آن بگویی» (کیمیای سعادت، ج ۲، ص ۴۴۳)؛ «هر که دین مرا مخالف است خون و مال وی به نزدیک من حلال است» (گزیده جوامع الحکایات ۲۵)؛ «نزدیک ارسطو طالیس بیرون از عالم نه جسم است و نه تهی» (التفهیم ۵۸)؛ «من به عشق مشغول باشم، نه نزدیک خدای معذور باشم نه نزدیک خلقان» (قابوس نامه ۸۴)؛ «چون علی بن ابی طالب نزدیک ما برحق باشد هر چه وی گوید ما همان گوییم و به وی اقتدا کنیم» (شرح تعرف، ج ۲، ص ۵۶۰)؛ «باید که مال دنیای نزدیک تو چون آب دریا باشد و دست تو چون خزانه خدای تعالی بود» (کیمیای سعادت، ج ۲، ص ۴۳۶)؛

● به نزد/ نزد

«هیچ قومی به نزد تو نیامدند دروغزن تر از این گروه که پیش تو ایستاده‌اند» (قصص قرآن ۱۸۰)؛ «علامت عارف آن است که دنیا را به نزد او خطر نبود و عقبی را به نزد او اثر نبود و مولا را به نزد او بدل نبود» (مقالات شمس ۲۰۶)؛ «نزد تو آنچه بدان بجهی و برهی جان است» (همان کتاب ۶۹)؛

● برخلاف/ خلاف

«شیخ گفت مهره نیز بر چرخ بگردیدی برخلاف سیر چرخ، چنانکه اگر چرخ از چپ سوی راست گردیدی مهره از راست بر چرخ سوی چپ گردیدی» (مجموعه آثار شیخ اشراق ۲۴۲)؛
اگر محوّل حال جهانیان نه قضاست
چرا مجاری احوال برخلاف رضاست (انوری)
خلاف پیمبر کسی ره گزید
که هرگز به منزل نخواهد رسید (سعدی، بوستان)
شراب لعل کش و روی مه جبینان بین
خلاف مذهب آنان جمال اینان بین (حافظ)

*

به همین سبب است که امروزه به جای برطبق، بررغم، به وسیله، به توسط، به عوض، به پیوست (نامه...)، در ظرف، در کنار، در طی، در ضمن، در حدود، به خدمت، بر ضد و... غالباً جزء اول را حذف می‌کنند و می‌گویند: طبق، رغم، وسیله، توسط، عوض، پیوست (نامه...)، ظرف، کنار، طی، ضمن، حدود، خدمت، ضد، و جز اینها. بنابراین در حروف اضافه مرکب، جزء اول در بسیاری از موارد می‌تواند حذف شود و این حذف همیشه غلط نیست.

نتیجه‌ای که از این بحث گرفته می‌شود مسلماً این نیست که هر کس به دلخواه خود حروف اضافه را می‌تواند بجا و بیجا حذف کند. حتی، به نظر نگارنده، در فارسی فصیح و نثر دقیق، خاصه در متون علمی که نیاز به وضوح و صراحت دارد، بهتر است که در همه حال از حذف حرف اضافه خودداری شود. غرض از این بحث کوتاه نخست تذکر این نکته بود که اگر پدیده‌ای در زبان به صورت شایع درآید مسلماً دلیلی دارد و زبان شناس پیش از آنکه به درست یا نادرست بودن آن حکم بدهد باید این دلیل را بجوید و چه بسا ریشه‌های آن را در متون گذشته بیاید؛ سپس توجه به این اصل اساسی بود که نباید سلیقه شخصی خود را به صورت قانون درآوریم و آنچه را با ذوق ما منطبق نیست لزوماً غلط بشماریم.

مآخذ شواهد (به ترتیب الفبایی عناوین کتابها)

- اخلاق ناصری، به کوشش مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، ج ۲، تهران، ۱۳۶۰
- اسرار التوحید، از محمد بن منور، به کوشش ذبیح الله صفا، تهران، ۱۳۳۲
- اسکندرنامه، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۳
- التفهیم لاوائل صناعة التتجیم، از ابوریحان بیرونی، به کوشش جلال همایی، تهران، ۱۳۱۸
- تاریخ بلعمی، به کوشش محمدتقی بهار و پروین گنابادی، ج ۲، تهران، ۱۳۵۳
- چهارمقاله، از نظامی عروضی، به کوشش محمد معین، تهران، ۱۳۳۴
- داراب نامه طرسوسی، به کوشش ذبیح الله صفا، جلد ۲، تهران، ۱۳۵۶
- داستانهای بیدپای، به کوشش پرویز نائل خانلری و محمدروشن، تهران، ۱۳۶۱
- سفرنامه، از ناصر خسرو قبادیانی، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۳۵
- سمک عیار، به کوشش پرویز نائل خانلری، جلد اول، ج ۴، تهران، ۱۳۵۶
- سیاست نامه، از نظام الملک طوسی، به کوشش جعفر شعار، تهران، ۱۳۴۸
- شرح التعرف لمذهب التصوف، به کوشش محمدروشن، ۳ مجلد، تهران، ۱۳۶۵-۱۳۶۳
- فردوس المرشديه فی اسرار الصمدیه، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۳۶
- قابوس نامه، به کوشش غلامحسین یوسفی، ج ۳، تهران، ۱۳۶۴
- قصص قرآن مجید، از سوراآبادی، به کوشش یحیی مهدوی، تهران، ۱۳۴۷
- کیمیای سعادت، از محمدغزالی، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، ۱۳۶۴
- گزیده جوامع الحکایات، از محمدعوفی، به کوشش جعفر شعار، تهران، ۱۳۶۳
- گلستان سعدی، به کوشش محمدعلی فروغی، تهران، ۱۳۱۶
- مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق (سهروردی)، به کوشش حسین نصر، تهران، ۱۳۴۸
- مقالات شمس تبریزی، به کوشش محمدعلی موحد، تهران، ۱۳۵۶
- نصیحة الملوك، از محمد غزالی، به کوشش جلال همایی، ج ۲، تهران، ۱۳۵۱